جلسه 1539

یکشنبه 01/11/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به این بود که آیا با علم به سابقه ید که ید این شخص قبلا ید عدوانیه بود یا ید امانیه بود و لکن احتمال می دهیم که فعلا ید او ید مالکیه باشد قاعده ید جاری است یا جاری نیست؟

دو وجه ذکر شد برای عدم جریان قاعده ید:

وجه اول این بود که قاعده ید هر چند مقتضی جریان دارد ولکن چون موضوعش جهل به حالت ید هست استصحاب بقاء حالت عدوانیه ید مثلا اصل سببی است و موضوع قاعده ید را بر می دارد. که نظر مرحوم نائینی بود.

وجه دوم این بود که اساسا مقتضی در قاعده ید قاصر است، وقدر متیقن از سیره و روایات موردی است که ما علم به حالت سابقه ید نداشته باشیم.

آقای سیستانی فرمودند به نظر ما وجه اول درست نه وجه دوم. مقتضی در قاعده ید هست، من استولی علی شیء منه فهو له اطلاق دارد. بله اگر احراز کنیم حالت فعلیه ید را به اماره یا استصحاب، دلیل قاعده ید از آن منصرف است. اما اگر استصحاب جاری نشد برای اثبات حالت سابقه ید، مثلا توارد حالتین بود اینجا مشکلی نداریم که قاعده ید را جاری کنیم.

یکی از مواردی که استصحاب حالت سابقه ممکن است جاری بشود این است که قبلا بدانیم که این مال، مال زید بود و این ذوالید این مال را از او غصب کرد، ولکن بقاءا نمی دانیم که آیا این ذوالید این مال را از این زید خرید و دیگر یدش بر او ید مالکی است، یا زید این را به عمرو فروخت وهنوز هم ید این ذوالید بر این مال ید عدوانی است ولو مالک شرعی عوض شده باشد. که درست است که استصحاب بقاء ملکیتِ غیر، استصحاب کلی قسم ثالث است، ولکن ممکن است کسی بگوید استصحاب می کنیم که قبلا ید این ذوالید ید غیر مالکی بود و این استصحاب کلی قسم ثالث نیست که استصحاب کنیم که این ید، ید غیر مالکی بود. نه اینکه این مال قبلا ملک زید بود، این علم به ارتفاعش هست. یا استصحاب اینکه این قبلا مال غیر بود، این هم کلی قسم ثالث است. و لکن اشکالی ندارد استصحاب کنیم که قبلا ید این شخص ذوالید ید غیر مالکه بود والان کما کان.

به هر حال به نظر ما حق با کسانی است که قائل به قصور مقتضی هستند در قاعده ید. عمده دلیل که شبهه اطلاق دارد موثقه یونس بن یعقوب است، من استولی علی شیء منه فهو له.

ولکن ما قبلا گفته ایم که: اولا این موثقه مبتلا به معارض است. صحیحه عبدالرحمن بن الحجاج در همین مورد فرمود که قول مرأة مسموع است و متاع البیت حکم می شود که مال زن هست، چون عادت بر این هست که زن جهاز را می آورد، واگر شوهر ادعا می کند که چیزی را اضافه کرده باید بینه بیاورد.

واینکه آقای سیستانی فرمودند ما بین این دو روایت جمع عرفی می کنیم، چون موضوع صحیحه عبدالرحمن بن الحجاج فرضی است که جرت العادة بر اینکه زن جهاز بیاورد از منزل پدرش، موثقه یونس را حمل کنیم بر غیر این فرض.

که ما عرض کردیم این جمع عرفی نیست، اگر عادت در آن زمان بر این بود که زن از منزل پدر جهاز می آورد ولذا قول زن موافق عادت است موافق ظاهر حال است چه فرقی می کند بین مورد موثقه یونس بن یعقوب و مورد صحیحه عبدالرحمن بن الحجاج؟

به هر حال اگر ما از این اشکال معارضه هم جواب بدهیم باز اشکال در خود موثقه داریم که اطلاق ندارد. ضمیر منه به متاع البیت برمی گردد. ظاهر من استولی علی شیئ منه فهو له یعنی یکی از این دو زن و شوهر هر کدام مستولی باشد بر متاع البیت، حکم می شود که متاع البیت ملک اوست. فرض متعارفی ندارد که ما علم به حالت سابقه ید این زن یا ید این مرد داشته باشیم، وطرف نزاع و تردید هم این زن و شوهر باشند. والا شخص ثالث که مطرح نیست، امر دائر است بین اینکه این متاع ملک این زن است یا ملک این مرد است. اینکه یقین کنیم آنی که در ید آن مرد بود قبلا ید این مرد بر او ید عدوانیه بود یا ید امانیه بود و این مال مال زن بود، این فرض فرض متعارفی نیست.

والا اگر این فرض مطرح بود سائل این را در سؤالش اخذ می کرد چون دخیل است در حکم، اما سائل اصلا این را مطرح نکرد. سؤال کرد از متاع بیت که نمی دانیم مال زن است یا مال مرد، و زن قبل از مرد می میرد یا مرد قبل از زن می میرد و نزاع می شود یا تردید می شود که این مال، مال این مرد است که هنوز زنده است مثلا یا مال آن مرد زن بود که به ارث می رسد به ورثه آن زن. خب امام فرمود من استولی علی شیء منه فهو له، هر کدام از این زن و شوهر ید داشتند بر یک متاعی از امتعه بیت حکم می شود که مال همان مستولی است. مخصوصا که قضیه، قضیه در مقام افتاء است نه در مقام بیان قضایای حقیقیه، منصرف است به فرض متعارف در سؤال، واین فرض متعارف نیست در سؤال.

مخصوصا که آقای سیستانی پذیرفت که از جائی که استصحاب حالت سابقه ید هست منصرف است، این را پذیرفت، فقط فرض توارد حالتین ماند. آخه این فرض متعارف است؟ فرضی که حالت سابقه ید قابل استصحاب است ایشان پذیرفت که حدیث از آن منصرف است، فقط اختلاف در فرضی است که استصحاب حالت سابقه جاری نیست مثلا مورد توارد حالتین است، آیا این من استولی علی شیء منه فهو له شامل جائی می شود که ما علم به توارد حالتین داریم در ید این رجل، یک روزی یدش بر این مال ید عدوانی یا امانی بود یک روز دیگر ید مالکی بود شک در متقدم و متأخر داریم مورد توارد حالتین است؟ این فرض، فرض خلاف متعارف است و انصراف دارد حدیث از همچنین فرضهای غیر متعارف.

سؤال وجواب: آقای سیستانی فرمود که استصحاب حالت سابقه ید وقتی بود قاعده ید انصراف دارد از جائی که ما احراز کنیم حالت فعلیه ید را ولو به استصحاب. والا اگر انصراف نداشت، خب قاعده ید اثبات می کند حالت فعلیه ید حالت مالکیه است و استصحاب هم اثبات می کند حالت فعلیه ید حاالت عدوانیه است با هم تعارض می کنند، چرا استصحاب بر قاعده ید مقدم باشد؟ ایشان انصراف را پذیرفت که قاعده ید روایاتش انصراف دارد از مواردی که حالت فعلیه ید با اماره یا با استصحاب اثبات می شود. فقط می ماند مورد توارد حالتین، که ایشان می خواهند اینجا را بگویند که قاعده ید مشکلی ندارد. واقعا اطلاق من استولی علی شیء منه فهو له نسبت به این فرض عرفی است؟ ما به نظرمان عرفی نمی آید.

سؤال وجواب: اگر علم به حالت سابقه ید نداریم که بحثی نیست. بحث در جائی است که بدانیم که این ید رجل یک زمانی ید عدوانیه بود یا ید امانیه بود نه ید مالکه. بحث در آنجاست. که کلام در این است که ما اطلاقی در ادله قاعده ید نداریم.

اما راجع به سیره عقلائیه. آنچه ایشان راجع به سیره بیان کردند انصاف این است که در سیره عقلائیه تفصیل هست: یک وقت ما می دانیم که ید این شخص بر این مال قبلا ید امانیه بوده، الان نمی دانیم که یدش یدو عدوانیه است یا ید مالکیه، دیگر ید امانیه نیست. بعید نیست که عقلاء در اینجا معامله مالک بکنند با این ذوالید. قبلا این آقا اجاره کرده بود این خانه را، مدت اجاره تمام شده، احتمال می دهیم بقاءا غاصب باشد و احتمال هم می دهیم بقاءا مالک باشد. اگر مالک اول تنازع بکند بگوید که این خانه را من به تو نفروخته ام، و ذوالید بگوید من این خانه را از تو بعد از تمام شدن مدت اجاره خریدم، خب این مربوط می شود به بحث سابق که انقلاب دعوی می شود. ولکن اگر مالک اول کاری ندارد، ما اصلا مالک اول را نمی بینیم، ما هستیم و این ذوالید که یک زمانی این مال نزد او امانت بود، اما دیگر یقینا این مال نزد او امانت نیست، یا غاصب است و یا مالک. بعید نیست که در سیره عقلائیه معامله مالک بکنند با این ذوالید. ولذا این اموالی که نزد افراد است که می دانیم خمس به اینها تعلق گرفته بوده است، ولی احتمال می دهیم که در هنگام سال خمسی خمسش را پرداخت کرد، ید امانیه تبدیل شد به ید مالکیه، و احتمال هم می دهیم که خمسش را پرداخت نکرد و ید امانیه تبدیل شد به ید عدوانیه، بعید نیست که ما در اینجا قاعده ید جاری کنیم. هر چند مرحوم آقای خوئی این را نپذیرفته اند. وظاهر این است که آقای سیستانی هم مثل آقای خوئی قاعده ید را در اینجا جاری نمی دانند، لابد می گویند استصحاب می کنیم که این ید قبلا ید مالکه نبود الان هم ید مالکه نیست الی أن توفّی هذا الرجل، ولذا ورثه اش نمی توانند بگویند این مال متعلق خمس نیست. مگر از باب اخبار تحلیل که اگر مورّث خمس نمی داد به نظر آقای سیستانی حلال است که ورثه ارث را تقسیم کنند و هیچ تکلیفی متوجه ورثه نیست. اما اگر زکات بود و ما قائل شدیم زکات به عین تعلق می گیرد، یا آقای سیستانی می گویند حقی است که متعلق است به عین، نمی دانیم میت زکات مال را داد یا نداد، خب اشکال می کنند در جریان قاعده ید. در حالی که به نظر ما بعید نیست عرفا در ارتکاز عقلاء بگویند قبلا یدش ید امانیه بود، قبل از اینکه زمان وجوب اداء زکات بگذرد و این شخص اگر زکات ندهد عاصی بشود یدش ید امانی بود، ولی الان دیگر یا زکات داده یدش ید مالکی است یا زکات نداده یدش ید عدوانی است، بعید نیست در سیره عقلاء قاعده ید جاری بشود.

اینکه آقای سیستانی فرمودند که اگر استصحاب جاری بشود ما کشف احساسی می کنیم که هنوز این ید همان ید سابق است. استصحاب اینکه این ید قبلا ید عدوانی بود الان هم هست، یا قبلا ید مالکی نبود الان هم ید مالکی نیست، این در ارتکاز عقلاء مقدم است بر قاعده ید. ما این مطالب را نمی فهمیم، ما اصلا استصحاب را از باب سیره عقلائیه قبول نداریم. مگر در حقوق که بعید نیست در شک در انتقال یک حق یا سقوط حق عقلاء اصل را بر عدم بگذارند و طبق حالت سابقه عمل کنند، اما این ربطی به کشف احساسی ندارد بلکه یک اصل عملی است در مقام رفع تحیر. اینکه استصحاب را اماره احساسیه بدانیم ما همچنین چیزی را نمی فهمیم. ما حرفمان این هست که در جائی که احتمال بقاء همان حالت عدوانی بودن ید را احتمال بدهیم باقی است، خب عقلاء قاعده ید را جاری نمی کنند. بالوجدان اگر با یک غاصبی مواجه شدند که قبلا این خانه را از صاحبش غصب کرده بود، دیگر بنا نمی گذارند بر اینکه او بقاءا یدش معتبر است. این بناء عقلاء را ما قبول داریم، اما این ربطی ندارد به اینکه ما بگوئیم قاعده ید اماره احساسیه است استصحاب هم اماره احساسیه است، و با وجود استصحاب دیگر عقلاء احساس مالکیت ذوالید را نمی کنند. این مطالب به نظر ما مطالبی است که قابل تصدیق نیست.

ما معتقدیم که حتی در مورد توارد حالتین روشن نیست که عقلاء قاعده ید جاری کنند. این آقا یک روزی مالک بود و یک روزی غاصب، اما نمی دانیم اول مالک بود بعد غاصب شد یا بالعکس، کی احراز می کنیم عقلاء بناء می گذارند بر مالک بودن این ذوالید؟ همچنین بناء عقلائی را ما احراز نکردیم.

سؤال وجواب: ما در جائی که توارد حالتین باشد احراز قاعده ید نمی کنیم. و به تعبیر آقای سیستانی اینکه عقلاء احساس و تخیلشان این باشد که این ذوالید مالک است، در این موارد توارد حالتین بر ید برای ما ثابت نیست.

اما اگر ید قبلا ید امانیه بود، این مال نزد این شخص امانت بود، حالا یا امانت به نحو امانت نزد ودعی، یا امانت نزد مستأجر. خب مالک سابق اگر تنازع نکرد، خود این ذوالید ادعا بکند که من تملک کردم این مال را، این مال را خریدم از صاحبش. علم به تبدل ید امانی نداریم احتمال می دهیم هنوز ید او ید امانی باشد. ولذا اگر این شخص ذوالید ادعا نکند که من این مال را از مالکش خریدم قاعده ید جاری نمی شود. این مال در نزد پدر مرحوم زید امانت بود، زید می گوید تا روز آخر هم احتمال می دهم امانت بوده است، در این قاعده ید جاری نیست. ولی اگر خود ذوالید ادعا بکند که این مال از صاحبش به من متقل شد وما علم نداشته باشیم به تنازع مالک سابق با این ذوالید، اینجا هم بعید نیست در سیره عقلائیه ادعاء این ذوالید مسموع باشد. یعنی تلفیقی می شود از ید این شخص و ادعاء ملکیت توسط او.

شخصی امین بود، اگر غاصب بود نمی گوئیم، غاصب اگر مدعی بشود بگوید آقا خیالتان راحت ما دیروز رفتیم توافق کردیم با مالک اصلی و الحمدلله مشکل غصب برطرف شد این مال را از او خریدم، نخیر عقلاء نمی پذیرند. اما اگر امین بود، و احتمال می دهیم الان هم امین باشد، چون اگر بدانیم امروز دیگر یا غاصب است یا مالک عرض کردیم قاعده ید اثبات مالک بودن می کند. ولی اگر احتمال بدهیم که امروز هم امین است، تا ادعا نکند ذوالید که این مال به من منتقل شد قاعده ید جاری نمی شود. اما اگر بیاید ادعا کند بگوید این مال به من منتقل شده است از مالکش، بعید نیست که عقلاء اعتماد بکنند به ادعاء او همراه با ید او کما ذکره السید الامام قده.

البته شرط پذیرش ادعاء این ذوالید عدم تنازع مالک سابق است با او.

بله اگر شخص اجنبی تنازع کند او می شود مدعی. اما اگر مالک سابق تنازع کند ول مالک سابق مسموع است.

سؤال: تصرف مالکی هم مثل ادعاء است؟ جواب: ادعاء قولا یا فعلا فرق نمی کند.

سؤال وجواب: علم به تنازع مالک سابق با او مانع خواهد بود از اعتماد به ادعاء این ذوالید نسبت به اینکه این مال دیگر مال امانی نیست نزد او بلکه او مالک این مال شده است.

سؤال وجواب: حالا تهرب از علم نکنند اما فحص که لازم نیست.

آقای سیستانی در جائی که حالت سابقه ید عدوانیه باشد، فرموده اند: این ذوالید قبلا غاصب این منزل بود، یک وقت مالک اول یعنی مالک منزل می آید نزاع می کند با این ذوالید، ذوالید می گوید من از تو این را خریدم، قبلا غاصب بودم توبه کردم از تو خریدم، مالک سابق یا انکار می کند یا تشکیک، خب قول مالک سابق مسموع است و این ذوالید باید بینه بیاورد.

اما اگر مالک طرف نزاع نبود، طرف نزاع غیر مالک بود، این ذوالید می گوید من غصب کردم این مال را از زید، ولکن از او به من منتقل شد. عمرو می گوید نخیر، از زید به من منتقل شد نه به تو. آقای سیستانی فرموده اند این چهار فرض دارد:

فرض اول: این است که این مالک اول بگوید این منزل دیگر مال من نیست، من دیگر مالک این منزل نیستم. اما تعیین نکند که این منزل مال ذوالید است یا مال آن مدعی جدید. آقای سیستانی فرموده اند که قول این ذوالید مقدم است. چرا؟ برای اینکه استصحاب حال ید ساقط شد. معلوم می شود ایشان استصحاب را استصحاب اینکه این ید ید عدوانی است بر مالک سابق، می گوید این ساقط می شود. چرا؟ برای اینکه مالک سابق می گوید من دیگر مالک نیستم. در حالی که اگر می خواست استصحاب کند که قبلا ید این ذوالید ید مالکی نبود الان هم ید مالکی نیست خب این استصحاب جاری بود. ایشان استصحاب را گفتند استصحاب اینکه ید این ذوالید ید عدوانی است بر مالک سابق، می گویند این استصحاب جاری نیست، چون مالک سابق می گوید من دیگر مالک نیستم. استصحاب وقتی ساقط شد قاعده ید مقتضی جریان دارد.

ایشان می گویند دیگر فرق نمی کند، اول مالک گفت هذا المال لیس لی فعلا. چه بعدش بگوید هذا المال للمدعی الجدید یعنی عمرو، یا نگوید. چرا؟ برای اینکه اگر اول این مالک سابق بگوید که این مال دیگر مال من نیست، حقش نسبت به این مال قطع می شود. بعدش که می گوید این مال مال عمرو است نه مال این ذوالید، می شود ادعاء علی الغیر.

 مثل این می ماند که یک وقت دو نفر نزاع می کنند سر منزلی که شما ساکنید، شما می آیید دادگاه می گوئید جناب آقای قاضی این منزل مال زید است نه مال عمرو. قاضی می گوید خب ذوالید اعتراف کرد که این منزل مال زید است، اگر عمرو بینه نداشت زید منزل را می گیرد و می رود. اما اگر شما بگوئید آقای قاضی این منزل مال من نیست، بعد بگوئید این منزل مال زید است. قاضی می گوید تو وقتی گفتی این منزل مال من نیست حقت نسبت به این منزل ساقط شد و یدت نسبت به این منزل از اعتبار افتاد. بعد از آن وقتی می گوئی این منزل مال زید است می شود ادعاء. تو هیچ فرق با آن کسی که در خیابان راه می رود و می گوید این منزل مال زید است نمی کنی. اگر از اول می گفتی هذا الدار لزید، قول و اقرارت به عنوان ذوالید پذیرفته می شد، اما تو یدت را اسقاط کردی با اعتراف قبلی به اینکه این منزل مال من نیست، تو دیگر با این منزل شدی مثل یک انسان اجنبی. این یک فرض.

فرض دوم: این است که مالک اول بگوید این مال، مال این ذوالید است. آنوقت آن مدعی جدید باید بینه بیاورد، والا قول این ذوالید مسموع است.

فرض سوم: این است که از ابتداء مالک اول بگوید این منزل مال این مدعی جدید است، لب که باز می کند بگوید قاضی از او می پرسد آقا این منزل مال کیست؟ اگر او می گفت مال خودم هست قولش مسموع بود. اما او لب باز کرد گفت این منزل مال این مدعی جدید است، می شود اقرار مالک شرعی ظاهری به اینکه این مال، مال من نیست و مال این عمرو است که مدعی جدید است، خب ذوالید بیکاره می شود، ذوالید دیگر یدش هیچ اعتبار ندارد او باید بینه بیاورد، اگر بینه نیاورد خانه را می دهند به آن مدعی جدید.

سؤال وجواب: طبق موازین ظاهری هنوز آن ماک سابق مالک است، او آمد در دادگاه گفت که این منزل مال مدعی جدید است، این ثابت می کند که این منزل مال مدعی جدید است. ... فرض این است که طبق موازین ظاهری هنوز حق مالک سابق از این منزل قطع نشده است، اول نگفت هذا المنزل لیس لی. واینکه شما بدانید مهم نیست چون طبق علم شما که حکم نمی کنند. فرض این است که این منزل مال شما بود زید این منزل را غصب کرد از شما، شما می توانستید بیائید بگوئید آقای قاضی منزل مرا پس بگیر، قاضی هم اگر می دید این ذوالید می گوید آقای قاضی من این منزل را از این آقا خریدم، قاضی می گفت خب بینه بیاور که خریدی. او هم که بینه ندارد. حالا آن مالک اول انصاف دارد دین دارد از همان لحظه اول می گوید این منزل مال عمرو است، خب قولش مسموع است چون دارد اقرار می کند از همان لحظه اول می گوید این منزل مال این عمرو است، خب قولش مسموع است، دارد اقرار می کند که این منزل مال عمرو است و ید این ذوالید اعتبار ندارد.

فرض چهارم: این است که این مالک اول می گوید هذا لهما، این منزل مال این دو نفر است. خب نسبت به نصف منزل می گوئیم مال ذوالید است، نصف دیگر مال آن مدعی جدید است.

اقول: این فرمایش آقای سیستانی غیر از آن فرض اول (که در جزوه به عنوان فرض سوم نوشته) که اول مالک سابق می گوید هذا المال لیس لی، بعدش می گوید هذا المال للمدعی الجدید یا هیچی نمی گوید، فقط در این فرض است که بحث ید پیش می آید، والا در سه فرض دیگر مهم اقرار ذوالید است، مهم این است که آن مالک اول، (یعنی آن ذوالید شرعی که مالک اول است نه این ذوالید غاصب) آن ذوالید شرعی که مالک اول است مهم این است که به چی دارد اقرار می کند. یک وقت اقرار می کند این مال ذوالیدی است که اول غاصب بود، یک وقت اقرار می کند که این مال مدعی جدید است، یک وقت اقرار می کند که مال هر دو است، این حجیت اقرار است چه ربطی به قاعده ید دارد. فقط آن فرضی که آن مالک اول اولش در دادگاه می گوید هذا لمال لیس لی، این مال، مال من نیست، فقط آقای سیستانی آنجا می توانند بفرمایند و فرموده اند که استصحاب اینکه این ذوالید غاصب مال این مالک سابق است ساقط شد، چون اعتراف کرد که من دیگر مالک نیستم، بعد جاری می شود قاعده ید در مورد این ذوالید بلامعارض، آن مدعی جدید یعنی آن عمرو که می گوید من از مالک سابق این را خریدم باید بینه بیاورد. فقط در این مورد ایشان می تواند این نظریه اش را تطبیق کند.

و انصاف این است که ما احراز نمی کنیم قاعده ید را به نفع این ذوالیدی که حالت سابقه اش غصب است. خب مالک اول می گوید این مال، مال من نیست، اما چه وجهی دارد که ما بگوئیم آقای ذوالید! شما می گوئی مال من است قولت مسموع؟ آخه حالت سابقه ید او ید عدوانی است، ومالک اول هم اعتراف نکرد که این ذوالید از من خرید. عرفا ید او کلا ید است. و نزاع این شخص با آن عمرو که مدعی جدید است داخل می شود در باب تداعی. ما دلیل نداریم که عقلاء این غاصب را به صرف اینکه مالک اول می گوید دیگر مال من نیست به عنوان ذوالید قولش را بپذیرند. این برای ما ثابت نیست. خود آقای سیستانی هم که می گفت استصحاب مقدم است خب استصحاب کند که قبلا ید این شخص ید مالکه نبود الان هم ید مالکه نیست. ولذا به نظر ما این فرمایش آقای سیستانی ناتمام است. یقع الکلام فی الاستثناء الثالث و الرابع غدا انشاءالله.